

تبیین سازوکارهای روان‌شناختی تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر و تأثیر آن بر مرزبندی زوجی و استقلال رابطه

مشخصات نویسندگان:

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف تبیین سازوکارهای روان‌شناختی تعارض میان خانواده اصلی و خانواده همسر و شناسایی پیامدهای آن بر مرزبندی زوجی، استقلال رابطه و شکل‌گیری هویت مشترک زوجی انجام شد. مواد و روش‌ها: این مطالعه با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۴ فرد متأهل ساکن شهر تهران، شامل ۱۲ زن و ۱۲ مرد، بودند که به روش نمونه‌گیری هدفمند و با رعایت تنوع حداکثری از نظر سن، مدت ازدواج، وضعیت فرزندآوری و تجربه تعارض با خانواده همسر انتخاب شدند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته فردی گردآوری شد. مدت مصاحبه‌ها بین ۴۵ تا ۸۰ دقیقه بود و فرایند نمونه‌گیری تا دستیابی به اشباع نظری در مصاحبه بیست‌ودوم ادامه یافت؛ دو مصاحبه تکمیلی نیز برای اطمینان از کفایت داده‌ها انجام شد. داده‌ها پس از پیاده‌سازی کامل، با استفاده از نرم‌افزار NVivo و بر اساس کدگذاری اولیه، سازمان‌دهی کدها، استخراج مضامین فرعی و تدوین مقوله‌های اصلی تحلیل شدند.

یافته‌ها: تحلیل داده‌ها به استخراج چهار مقوله اصلی منجر شد: «دخالت مرزبانی‌نشده خانواده‌های اصلی در تصمیم‌های زوجی»، «مثلث‌سازی هیجانی و تعارض وفاداری»، «ناتوانی زوج در مذاکره و تثبیت مرزهای رابطه» و «فرسایش استقلال رابطه و تضعیف هویت ما». یافته‌ها نشان داد که تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر فقط یک اختلاف بین‌فردی ساده نیست، بلکه در سطحی عمیق‌تر با الگوهای دلبستگی، تمایز یافتگی خود، وفاداری‌های خانوادگی، اضطراب رابطه‌ای و ناتوانی زوج در تعریف مرزهای عاطفی، مالی، ارتباطی و تصمیم‌گیری پیوند دارد. مشارکت‌کنندگان بیان کردند که فشارهای مستقیم یا غیرمستقیم خانواده‌ها، زوج را در موقعیت انتخاب میان «همسر» و «خانواده» قرار می‌دهد و این وضعیت به کاهش صمیمیت، افزایش پنهان‌کاری، تعارض مزمن و کاهش استقلال تصمیم‌گیری منجر می‌شود.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان داد که کیفیت مرزبندی زوجی نقش تعیین‌کننده‌ای در تبدیل تعارضات بین‌خانوادگی به بحران زناشویی یا مدیریت سازگارانه آن دارد. هرچه زوجها توانایی بیشتری در گفت‌وگوی مشترک، تنظیم وفاداری‌های خانوادگی، توافق بر قواعد ارتباطی و دفاع از حریم رابطه داشته باشند، احتمال حفظ استقلال رابطه و کاهش اثرات مخرب تعارض خانواده‌ها بیشتر خواهد بود. مداخلات زوج‌درمانی در این زمینه باید علاوه بر تمرکز بر تعارض زوجی، شبکه خانواده گسترده، مرزهای بین‌نسلی و فرایند مثلث‌سازی را نیز مورد توجه قرار دهند.

واژگان کلیدی: خانواده اصلی، خانواده همسر، مرزبندی زوجی، استقلال رابطه، تعارض بین‌خانوادگی، مثلث‌سازی، تحلیل مضمون

۱. امید پویان: گروه روان‌شناسی سلامت، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
۲. شیوا رادمن: گروه روان‌شناسی سلامت، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول:
shiva.radman.health@gmail.com

شیوه استناددهی: پویان، امید، و رادمن، شیوا. (۱۴۰۴). تبیین سازوکارهای روان‌شناختی تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر و تأثیر آن بر مرزبندی زوجی و استقلال رابطه. پژوهش‌های خانواده و زوج‌درمانی، ۱(۵)، ۴۴-۵۲.

 © ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.

انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

Explaining the Psychological Mechanisms of Conflict Between Family of Origin and In-Laws and Its Impact on Couple Boundaries and Relational Autonomy

Authors' Information:

1. Omid Puyan: Department of Health Psychology, Kharazmi University, Tehran, Iran
2. Shiva Radman*: Department of Health Psychology, Kharazmi University, Tehran, Iran

Corresponding author's email: shiva.radman.health@gmail.com

How to cite: Puyan, O. & Radman, S. (2025). Explaining the Psychological Mechanisms of Conflict Between Family of Origin and In-Laws and Its Impact on Couple Boundaries and Relational Autonomy. *Family Research and Couple Therapy*, 1(5), 52-64.



© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

Abstract

Objective: This study aimed to explain the psychological mechanisms underlying conflicts between the family of origin and in-laws and to identify their effects on couple boundaries, relational autonomy, and the formation of a shared couple identity.

Methods and Materials: This qualitative study was conducted using thematic analysis. The participants consisted of 24 married individuals living in Tehran, including 12 women and 12 men, selected through purposive sampling with maximum variation in age, length of marriage, parental status, and experience of conflict with in-laws. Data were collected through individual semi-structured interviews. Interviews lasted between 45 and 80 minutes. Sampling continued until theoretical saturation was reached in the twenty-second interview, and two additional interviews were conducted to confirm the adequacy of the data. After full transcription, the interviews were analyzed using NVivo software through initial coding, code organization, extraction of subthemes, and development of main categories.

Findings: Data analysis led to the identification of four main categories: “unbounded interference of families of origin in couple decision-making,” “emotional triangulation and loyalty conflict,” “couples’ inability to negotiate and stabilize relational boundaries,” and “erosion of relational autonomy and weakening of the ‘we-identity.’” The findings indicated that conflict between the family of origin and in-laws is not merely an interpersonal disagreement, but is deeply connected to attachment patterns, differentiation of self, family loyalties, relational anxiety, and the couple’s inability to define emotional, financial, communicative, and decision-making boundaries. Participants reported that direct or indirect family pressure placed them in a forced-choice position between spouse and family, leading to reduced intimacy, secrecy, chronic conflict, and diminished decision-making autonomy.

Conclusion: The findings suggest that the quality of couple boundary-setting plays a decisive role in whether interfamily conflict becomes a marital crisis or is managed adaptively. Couples who are more capable of shared dialogue, regulation of family loyalties, agreement on communication rules, and protection of relational privacy are more likely to preserve autonomy and reduce the destructive effects of family conflict. Couple therapy interventions should therefore address not only dyadic conflict but also extended family networks, intergenerational boundaries, and triangulation processes.

Keywords: *family of origin, in-laws, couple boundaries, relational autonomy, interfamily conflict, triangulation, thematic analysis*

مقدمه

ازدواج صرفاً پیوند دو فرد نیست، بلکه پیوند دو نظام خانوادگی، دو تاریخچه هیجانی، دو سبک ارتباطی، دو مجموعه ارزش و دو شبکه وفاداری است. در بسیاری از فرهنگ‌ها، به‌ویژه در جوامعی که پیوندهای خویشاوندی، تعهدات بین‌نسلی و نقش خانواده گسترده اهمیت بالایی دارد، رابطه زوجی از همان آغاز در میدان نیروهای خانوادگی قرار می‌گیرد. خانواده اصلی هر یک از زوجین، یعنی خانواده‌ای که فرد در آن رشد کرده است، معمولاً همچنان منبع حمایت، هویت، تعلق و امنیت روانی باقی می‌ماند؛ اما همین منبع حمایت می‌تواند در صورت فقدان مرزهای روشن به منبع تنش، کنترل، مداخله و تعارض تبدیل شود. از سوی دیگر، خانواده همسر نیز برای فرد تازه‌وارد به نظام خویشاوندی، هم می‌تواند منبع پذیرش و گسترش حمایت اجتماعی باشد و هم می‌تواند منشأ احساس طرد، قضاوت، رقابت، تهدید و ناایمنی ارتباطی گردد. بنابراین، تعارض میان خانواده اصلی و خانواده همسر را باید پدیده‌ای چندسطحی دانست که در مرز میان روان‌شناسی فردی، پویایی زوجی و ساختار خانواده گسترده شکل می‌گیرد.

نظریه سیستم‌های خانواده تأکید می‌کند که رفتار هیچ عضوی از خانواده را نمی‌توان جدا از الگوی کل سیستم فهم کرد. بوئن معتقد بود که خانواده یک واحد هیجانی به‌هم‌پیوسته است و اضطراب، تعارض و الگوهای حل‌نشده می‌توانند از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند (Bowen, 1978; Kerr & Bowen, 1988). یکی از مفاهیم کلیدی «تمایز یافتگی خود» است؛ یعنی توانایی فرد برای حفظ پیوند عاطفی با خانواده و در عین حال داشتن استقلال فکری و هیجانی. فردی که از تمایز یافتگی پایین‌تری برخوردار است، در مواجهه با تعارض خانوادگی، بیشتر دچار واکنش‌پذیری هیجانی، احساس گناه، اضطراب وفاداری و ناتوانی در تصمیم‌گیری مستقل می‌شود. از این منظر، تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر زمانی شدت می‌گیرد که زوجین نتوانند میان تعلق به خانواده اصلی و تعهد به رابطه زناشویی مرزی متعادل ایجاد کنند. مرورهای جدید درباره نظریه بوئن نیز نشان داده‌اند که تمایز یافتگی خود یکی از سازه‌های محوری در پژوهش‌های سیستمی و زوجی باقی مانده است. (Calatrava et al., 2022)

در رویکرد ساختاری خانواده، مینوچین مفهوم «مرز» را در مرکز فهم کارکرد خانواده قرار داد. از نظر مینوچین، هر خانواده از خرده‌نظام‌هایی مانند خرده‌نظام زوجی، والدینی، فرزندی و بین‌نسلی تشکیل می‌شود و سلامت خانواده به شفافیت، انعطاف‌پذیری و کارآمدی مرزهای میان این خرده‌نظام‌ها وابسته است. (Minuchin, 1974; Minuchin & Fishman, 1981) مرزهای بسیار نفوذپذیر می‌توانند به درهم‌تنیدگی، دخالت بیش از حد، ابهام نقش‌ها و کاهش استقلال اعضا منجر شوند؛ در حالی که مرزهای بسیار سخت و نفوذناپذیر ممکن است به گسست، انزوا و فقدان حمایت بین‌نسلی بینجامند. بنابراین، مسئله اصلی در رابطه زوج با خانواده‌های اصلی نه قطع رابطه با خانواده‌هاست و نه ادغام کامل در خواسته‌های آنان، بلکه ایجاد مرزهایی روشن، قابل مذاکره و متناسب با مرحله زندگی زوج است. پژوهش‌های مرتبط با درهم‌تنیدگی خانوادگی نیز نشان می‌دهند که خانواده‌های دارای مرزهای بسیار مبهم، اعضا را درگیر وابستگی هیجانی شدید، دشواری در هویت‌یابی و واکنش‌پذیری بالا می‌کنند. (Coe et al., 2018)

تعارض با خانواده همسر معمولاً در قالب اختلافات آشکار درباره رفت‌وآمد، امور مالی، تربیت فرزند، سبک زندگی، مناسک خانوادگی، میزان تماس، محل سکونت، حریم خصوصی، هدیه دادن، تصمیم‌های درمانی یا شغلی بروز می‌کند؛ اما در سطح عمیق‌تر، اغلب بازتاب رقابت بر سر قدرت، تعلق، وفاداری و حق تعریف رابطه زوجی است. در بسیاری از موارد، خانواده اصلی به‌طور مستقیم نمی‌گوید که قصد کنترل رابطه زوج را دارد، بلکه این کنترل از طریق توصیه‌های مکرر، مقایسه، قضاوت، توقع تماس روزانه، مداخله در تصمیم‌های مالی، انتقاد از همسر یا تحریک احساس گناه اعمال می‌شود. در مقابل، همسر ممکن است این رفتارها را به‌عنوان بی‌احترامی، تهدید، ورود به حریم زوجی یا نشانه ضعف شریک زندگی در حمایت از رابطه تفسیر کند. اینجاست که تعارض بین خانوادگی به تعارض درون‌زوجی تبدیل می‌شود؛ زیرا مسئله اصلی دیگر فقط رفتار مادرشوهر، پدرزن، خواهرشوهر یا خانواده اصلی نیست، بلکه واکنش همسر به آن رفتار و میزان حمایت او از مرز رابطه است.

یکی از سازوکارهای مهم در این زمینه «مثلث‌سازی» است. در نظریه بوئن، مثلث‌سازی زمانی رخ می‌دهد که تنش میان دو نفر با وارد شدن شخص سوم کاهش ظاهری پیدا می‌کند، اما در واقع تعارض به ساختاری پیچیده‌تر و پایدارتر تبدیل می‌شود (Bowen, 1978; Kerr & Bowen, 1988). در تعارض خانواده اصلی و خانواده همسر، زوج اغلب در مثلث‌هایی گرفتار می‌شود که یک ضلع آن همسر، ضلع دوم خانواده اصلی و ضلع سوم خود فرد است. برای مثال، مردی که میان ناراحتی همسر از مادرش و ناراحتی مادر از همسرش قرار می‌گیرد، ممکن است به جای تنظیم مرز روشن، پیام‌ها را منتقل کند، یکی را آرام کند، از دیگری پنهان‌کاری کند یا به صورت نوسانی از یکی حمایت کند و سپس به دیگری امتیاز بدهد. چنین الگویی اضطراب رابطه را کاهش نمی‌دهد، بلکه آن را مزمن می‌کند. پژوهش‌های انجام‌شده درباره مثلث‌سازی خانواده اصلی و کیفیت زناشویی نشان داده‌اند که مثلث‌سازی با کاهش رضایت زناشویی، کاهش انسجام زوجی و آسیب به رابطه با خانواده همسر مرتبط است (Hu et al., 2015; Yuan, 2019).

خانواده همسر می‌تواند برای رابطه زوجی هم نقش حمایتی داشته باشد و هم نقش تنش‌زا. شواهد نشان می‌دهد که کیفیت ارتباط با خانواده همسر، ادراک پذیرش در خانواده همسر و میزان افشاگری حمایت‌گرانه یا آسیب‌زننده از سوی خانواده همسر با کیفیت رابطه زناشویی مرتبط است. برای نمونه، Serewicz و Canary نشان دادند که افشاگری پذیرنده از سوی خانواده همسر با پیامدهای رابطه‌ای مثبت همراه است، در حالی که بدگویی یا افشاگری‌های تخریبی درباره اعضای خانواده پیامدهای منفی دارد (Serewicz & Canary, 2008). همچنین، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تعارض با مادرشوهر می‌تواند رضایت زناشویی زنان را تحت تأثیر قرار دهد و رفتار حمایتی همسر نقش تعدیل‌کننده مهمی در این رابطه دارد (Wu et al., 2010). این یافته‌ها اهمیت نقش همسر را در تنظیم تنش بین همسر و خانواده اصلی برجسته می‌کند؛ زیرا بسیاری از مشارکت‌کنندگان در مطالعات زوجی، رفتار خانواده همسر را کمتر از «سکوت»، «بی‌طرفی مبهم» یا «حمایت نکردن» همسر آسیب‌زا گزارش می‌کنند.

از منظر شبکه‌های اجتماعی، رابطه زوجی هیچ‌گاه در خلأ شکل نمی‌گیرد (Felmlee). با طرح این ایده که «هیچ زوجی جزیره نیست»، نشان داد که شبکه‌های اجتماعی، تأیید یا عدم تأیید خانواده و دوستان و ادراک حمایت بیرونی می‌تواند بر ثبات رابطه عاشقانه و زناشویی اثر بگذارد (Felmlee, 2001). این نگاه به‌ویژه در فرهنگ‌هایی اهمیت دارد که ازدواج فقط انتخاب دو فرد تلقی نمی‌شود، بلکه تصمیمی خانوادگی،

اجتماعی و گاه حیثیتی است. در چنین بافت‌هایی، مخالفت یا نارضایتی خانواده‌ها می‌تواند به صورت فشار روانی مستمر، کاهش حمایت اجتماعی، محدود شدن رفت‌وآمد، بدنام‌سازی همسر یا تلاش برای بازگرداندن فرزند به خانواده اصلی ظاهر شود. در مقابل، تأیید خانواده‌ها می‌تواند به افزایش امنیت روانی، آرامش زوج و تسهیل حل تعارض کمک کند.

یکی دیگر از ابعاد مهم تعارض خانواده اصلی و خانواده همسر، ابهام ارتباطی و عدم قطعیت نقش‌ها در دوره گذار به خانواده گسترده است. ازدواج، فرد را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید نقش‌های جدیدی مانند عروس، داماد، جاری، باجناب، خواهرشوهر، مادرزن یا پدرشوهر را تجربه کند Mikucki-Enyart. و همکاران نشان داده‌اند که فرزندان همسر در دوره ورود به خانواده گسترده با شکل‌های مختلفی از عدم قطعیت رابطه‌ای مواجه می‌شوند؛ از جمله عدم قطعیت درباره رابطه دوتایی با خانواده همسر، عدم قطعیت درباره سیستم خانواده گسترده و عدم قطعیت درباره نقش فردی خود در این شبکه جدید. (Mikucki-Enyart et al., 2015) هنگامی که قواعد ارتباطی روشن نباشد، هر رفتار می‌تواند معنای تهدیدکننده پیدا کند؛ تماس نگرفتن ممکن است بی‌احترامی تلقی شود، تماس زیاد ممکن است کنترل‌گری تعبیر شود، پذیرش توصیه خانواده ممکن است نشانه وابستگی دانسته شود و مخالفت با توصیه آنان می‌تواند بی‌وفایی یا ناسپاسی تلقی گردد.

در بافت ایرانی، اهمیت خانواده گسترده، هنجارهای احترام به والدین، پیوندهای عاطفی قوی با خانواده اصلی، وابستگی‌های اقتصادی، نقش خانواده‌ها در ازدواج و انتظارات فرهنگی از عروس و داماد باعث می‌شود مرزبندی زوجی مسئله‌ای پیچیده و چندلایه باشد. بسیاری از زوجها در سال‌های نخست ازدواج هنوز از نظر مالی، مسکونی یا هیجانی به خانواده اصلی وابسته‌اند. در چنین شرایطی، استقلال رابطه نه یک وضعیت آماده، بلکه فرایندی تدریجی است که نیازمند گفت‌وگو، توافق، حمایت متقابل و بازتعریف نقش‌هاست. اگر این فرایند شکل نگیرد، زوج ممکن است به جای ساختن «ما»ی مشترک، در دوگانه «خانواده من» و «خانواده تو» باقی بماند. این دوگانه به تدریج باعث می‌شود هر مسئله کوچک خانوادگی معنای نمادین پیدا کند و زوج به جای حل مسئله، وارد رقابت بر سر شأن، عدالت، وفاداری و قدرت شود.

اهمیت پژوهش حاضر در آن است که به جای بررسی صرف سطح آشکار تعارض با خانواده همسر، به سازوکارهای روان‌شناختی نهفته در پس این تعارضات می‌پردازد. پرسش اصلی این است که تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر از چه مسیرهایی به مرزبندی زوجی آسیب می‌زند و چگونه استقلال رابطه را تضعیف یا بازسازی می‌کند. از آنجا که تجربه تعارض بین‌خانوادگی عمیقاً ذهنی، فرهنگی، هیجانی و رابطه‌ای است، روش کیفی می‌تواند امکان فهم لایه‌های معنایی، تجربه زیسته و الگوهای پنهان در روایت زوجین را فراهم سازد. بنابراین، پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و بر اساس مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با افراد متأهل ساکن تهران انجام شد تا الگوی مفهومی سازوکارهای روان‌شناختی تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر و پیامدهای آن بر مرزبندی زوجی و استقلال رابطه تبیین شود.

مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. این رویکرد برای مطالعه پدیده‌هایی مناسب است که ماهیتی پیچیده، زمینه‌مند، تعاملی و تجربه‌محور دارند و پژوهشگر قصد دارد الگوهای معنایی نهفته در روایت مشارکت‌کنندگان را شناسایی کند. تحلیل مضمون، به‌ویژه در روان‌شناسی و مطالعات خانواده، روشی منعطف برای شناسایی، تحلیل و گزارش الگوهای تکرارشونده در داده‌های متنی است (Braun)

(Clarke, 2006) در این مطالعه، هدف نه آزمون فرضیه‌های ازپیش‌تعیین‌شده، بلکه فهم سازوکارهایی بود که از نگاه مشارکت‌کنندگان باعث تبدیل تعارض خانواده اصلی و خانواده همسر به بحران مرزی و تهدید استقلال رابطه می‌شود. برای ارتقای شفافیت گزارش مطالعه، اصول کلی گزارش مطالعات کیفی مبتنی بر مصاحبه، از جمله توجه به تیم پژوهش، زمینه مطالعه، شیوه گردآوری داده و فرایند تحلیل، مدنظر قرار گرفت. (Tong et al., 2007)

مشارکت‌کنندگان شامل ۲۴ فرد متأهل ساکن شهر تهران بودند که به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. معیارهای ورود عبارت بودند از: داشتن حداقل دو سال سابقه زندگی مشترک، تجربه تعارض معنادار با خانواده همسر یا تعارض میان خانواده اصلی و خانواده همسر، سکونت در تهران، تمایل به شرکت در مصاحبه و توانایی بیان تجربه‌های شخصی. معیارهای خروج شامل قرار داشتن در بحران حاد طلاق، وجود خشونت شدید گزارش‌شده، مصرف فعال مواد یا ناتوانی در ادامه مصاحبه بود. برای افزایش غنای داده‌ها، تلاش شد مشارکت‌کنندگان از نظر جنسیت، سن، مدت ازدواج، وضعیت فرزندآوری، سطح تحصیلات و نوع سکونت تنوع داشته باشند. نمونه شامل ۱۲ زن و ۱۲ مرد بود. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان ۲۶ تا ۴۸ سال و میانگین تقریبی سن آنان ۳۵.۸ سال بود. مدت ازدواج از ۲ تا ۱۸ سال متغیر بود. از نظر وضعیت فرزندآوری، ۱۴ نفر دارای فرزند و ۱۰ نفر فاقد فرزند بودند. از نظر سطح تحصیلات، ۴ نفر دیپلم، ۶ نفر کاردانی یا کارشناسی، ۱۰ نفر کارشناسی ارشد و ۴ نفر دکتری داشتند. از نظر وضعیت اشتغال، ۱۶ نفر شاغل و ۸ نفر خانه‌دار، دانشجو یا دارای اشتغال غیررسمی بودند.

داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته فردی گردآوری شد. راهنمای مصاحبه بر اساس مرور ادبیات نظری و اهداف پژوهش تدوین شد و شامل پرسش‌هایی درباره تجربه تعارض با خانواده همسر، نحوه واکنش همسر، نقش خانواده اصلی، مرزهای ارتباطی، تصمیم‌گیری‌های زوجی، تجربه وفاداری یا احساس گناه، پیامدهای تعارض بر صمیمیت و راهبردهای مقابله‌ای بود. نمونه پرسش‌ها عبارت بودند از: «وقتی میان خانواده شما و خانواده همسرتان تنش ایجاد می‌شود، معمولاً چه اتفاقی در رابطه شما و همسرتان می‌افتد؟»، «در چنین موقعیت‌هایی چه کسی تصمیم نهایی را می‌گیرد؟»، «آیا احساس کرده‌اید که باید میان همسر و خانواده خود یکی را انتخاب کنید؟»، «شما و همسرتان چه مرزهایی برای دخالت خانواده‌ها دارید؟» و «این تعارضات چه اثری بر حس استقلال رابطه شما گذاشته است؟». مصاحبه‌ها با رضایت مشارکت‌کنندگان ضبط شد و سپس به‌صورت کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی گردید. مدت مصاحبه‌ها بین ۴۵ تا ۸۰ دقیقه بود. اشباع نظری در مصاحبه بیست‌ودوم حاصل شد؛ با این حال، دو مصاحبه تکمیلی برای اطمینان از عدم ظهور مضمون جدید انجام گرفت.

تحلیل داده‌ها همزمان با گردآوری داده‌ها آغاز شد. ابتدا متن مصاحبه‌ها چندین بار خوانده شد تا پژوهشگر با کلیت داده‌ها آشنا شود. سپس واحدهای معنایی مرتبط با تعارض خانواده اصلی و خانواده همسر، مرزبندی زوجی و استقلال رابطه استخراج شدند. کدهای اولیه در نرم‌افزار NVivo وارد و سازمان‌دهی شدند. در مرحله بعد، کدهای مشابه در قالب زیرمقوله‌ها خوشه‌بندی گردیدند و سپس با مقایسه مداوم داده‌ها، مقوله‌های اصلی استخراج شدند. فرایند تحلیل از منطق تحلیل مضمون و کدگذاری استقرایی پیروی کرد و به پژوهشگر اجازه داد مضامین از دل داده‌ها ظاهر شوند. در عین حال، مفاهیم نظری مانند مرزبندی، مثلث‌سازی، تمایز یافتگی و استقلال رابطه برای حساسیت نظری پژوهشگر

مورد توجه قرار گرفتند، اما بر داده‌ها تحمیل نشدند. تحلیل محتوای کیفی نیز به‌عنوان چارچوبی برای تفسیر معنای آشکار و نهفته داده‌های متنی در نظر گرفته شد. (Hsieh & Shannon, 2005)

برای افزایش اعتمادپذیری پژوهش، از راهبردهای بازبینی مشارکت‌کنندگان، مرور همتای پژوهشی، ثبت یادداشت‌های تأملی، نگهداری مسیر ممیزی و توصیف غنی زمینه استفاده شد. معیارهای اعتبار، انتقال‌پذیری، وابستگی و تأییدپذیری بر اساس رویکرد لینکلن و گوبا مدنظر قرار گرفت. (Lincoln & Guba, 1985) پس از استخراج مقوله‌ها، خلاصه‌ای از یافته‌ها در اختیار چند مشارکت‌کننده قرار گرفت و بازخورد آنان برای اصلاح نام‌گذاری و تفسیر مضامین استفاده شد. همچنین، بخشی از کدگذاری‌ها توسط یک پژوهشگر آشنا با روش کیفی بررسی شد و اختلاف‌نظرها از طریق بحث و بازگشت به متن مصاحبه‌ها حل گردید. ملاحظات اخلاقی شامل اخذ رضایت آگاهانه، توضیح هدف پژوهش، اختیار خروج در هر مرحله، محرمانه ماندن اطلاعات، حذف نام‌ها و نشانه‌های هویتی و استفاده از کد برای مشارکت‌کنندگان رعایت شد.

یافته‌ها

در این پژوهش ۲۴ فرد متأهل ساکن تهران شرکت کردند که شامل ۱۲ زن و ۱۲ مرد بودند. از نظر گروه سنی، ۶ نفر در دامنه ۲۶ تا ۳۰ سال، ۸ نفر در دامنه ۳۱ تا ۳۵ سال، ۶ نفر در دامنه ۳۶ تا ۴۰ سال و ۴ نفر در دامنه ۴۱ تا ۴۸ سال قرار داشتند. از نظر مدت ازدواج، ۷ نفر بین ۲ تا ۵ سال، ۹ نفر بین ۶ تا ۱۰ سال و ۸ نفر بیش از ۱۰ سال سابقه زندگی مشترک داشتند. از نظر وضعیت فرزندآوری، ۱۴ نفر دارای حداقل یک فرزند و ۱۰ نفر فاقد فرزند بودند. از نظر وضعیت سکونت، ۱۵ نفر در منزل مستقل، ۶ نفر در نزدیکی خانواده یکی از زوجین و ۳ نفر در یک ساختمان یا خانه مشترک با خانواده اصلی یا خانواده همسر زندگی می‌کردند. از نظر منبع غالب تعارض، ۱۰ نفر تعارض اصلی را با خانواده شوهر، ۵ نفر با خانواده زن و ۹ نفر تعارض را دوسویه و مربوط به هر دو خانواده گزارش کردند. تحلیل مصاحبه‌ها به استخراج چهار مقوله اصلی شامل «دخالت مرزیابی‌نشده خانواده‌های اصلی در تصمیم‌های زوجی»، «مثلث‌سازی هیجانی و تعارض وفاداری»، «تاتوانی زوج در مذاکره و تثبیت مرزهای رابطه» و «فرسایش استقلال رابطه و تضعیف هویت ما» منجر شد.

مقوله اول: دخالت مرزیابی‌نشده خانواده‌های اصلی در تصمیم‌های زوجی. نخستین مقوله نشان داد که یکی از سازوکارهای اصلی تعارض، ورود مستقیم یا غیرمستقیم خانواده‌های اصلی به حوزه‌هایی است که مشارکت‌کنندگان آن را متعلق به «حریم زوجی» می‌دانستند. این دخالت‌ها شامل تصمیم‌گیری درباره محل سکونت، شیوه خرج کردن درآمد، زمان بچه‌دار شدن، تربیت فرزند، رفت‌وآمدهای خانوادگی، پوشش، شغل، خرید خانه، مهمانی‌ها و حتی نحوه حل اختلافات زوجی بود. مشارکت‌کنندگان گزارش کردند که خانواده‌ها غالباً مداخله خود را با عنوان «دلسوزی»، «تجربه بیشتر»، «حق والدینی» یا «نگرانی» توجیه می‌کردند؛ اما از نگاه زوجین، تکرار این مداخله‌ها باعث می‌شد مرز میان حمایت و کنترل از بین برود. یکی از زنان مشارکت‌کننده گفت: «هر تصمیمی می‌خواستیم بگیریم، اول باید می‌دیدیم مادرشوهرم چه نظری دارد. حتی وقتی با همسر توافق می‌کردیم، بعد از یک تماس تلفنی همه چیز عوض می‌شد.» یکی از مردان نیز بیان کرد: «خانواده من فکر می‌کردند چون به ما کمک مالی کرده‌اند، حق دارند درباره همه چیز نظر بدهند. همسر من می‌گفت خانه ما شعبه دوم خانه پدرم شده است.»

در این مقوله، زیرمقوله‌هایی مانند «ورود به تصمیم‌های مالی»، «دخالت در سبک زندگی»، «نظارت بر رابطه زوجی»، «توقع پاسخ‌گویی دائمی» و «ابهام میان حمایت و کنترل» شناسایی شد.

مقوله دوم: مثلث‌سازی هیجانی و تعارض وفاداری. دومین مقوله بیانگر آن بود که تعارض خانواده اصلی و خانواده همسر اغلب از طریق مثلث‌سازی هیجانی به درون رابطه زوجی منتقل می‌شود. مشارکت‌کنندگان توضیح دادند که در بسیاری از موقعیت‌ها، یکی از زوجین نقش میانجی، پیام‌رسان، آرام‌کننده یا مدافع را میان همسر و خانواده خود بر عهده می‌گیرد. این نقش در کوتاه‌مدت ممکن است از تشدید آشکار تنش جلوگیری کند، اما در بلندمدت باعث احساس فشار، خشم پنهان و فرسودگی هیجانی می‌شود. مشارکت‌کنندگان بارها از احساس گیر افتادن میان دو وفاداری سخن گفتند: وفاداری به خانواده‌ای که آنان را بزرگ کرده و وفاداری به همسری که با او زندگی مشترک ساخته‌اند. یکی از مردان گفت: «هر بار مادرم از همسر ناراحت می‌شد، به من زنگ می‌زد. همسر من هم از من می‌خواست جوابش را بدهم. من وسط دعوایی بودم که خودم شروع نکرده بودم.» یکی از زنان نیز بیان کرد: «احساس می‌کردم اگر طرف همسر را بگیرم، خانواده‌ام فکر می‌کنند عوض شده‌ام؛ اگر طرف خانواده‌ام را بگیرم، همسر من می‌گفت هنوز زن زندگی مشترک نشده‌ای.» زیرمقوله‌های این بخش شامل «قرار گرفتن در موقعیت انتخاب اجباری»، «احساس گناه نسبت به والدین»، «انتقال پیام‌های منفی»، «اتلاف‌های پنهان» و «فرسودگی نقش میانجی» بود.

مقوله سوم: ناتوانی زوج در مذاکره و تثبیت مرزهای رابطه. سومین مقوله نشان داد که بسیاری از زوجها حتی وقتی از دخالت خانواده‌ها ناراضی بودند، توانایی تبدیل این نارضایتی به قواعد روشن زوجی را نداشتند. آنان ممکن بود به‌طور موقت درباره مسئله‌ای توافق کنند، اما در عمل، تحت فشار خانواده‌ها یا از ترس دلخوری والدین، مرزها را نقض کنند. برخی زوجها از گفت‌وگو درباره خانواده‌ها اجتناب می‌کردند، زیرا تجربه نشان داده بود که این گفت‌وگوها به دعوا، دفاع‌گری یا مقایسه منجر می‌شود. برخی دیگر مرزهایی سخت و واکنشی ایجاد می‌کردند؛ برای مثال قطع رابطه، محدود کردن شدید رفت‌وآمد یا بی‌اعتنایی آشکار به خانواده همسر. با این حال، چنین مرزهایی به دلیل توافق نشدن در سطح زوجی پایدار نمی‌ماند و اغلب به تعارض تازه تبدیل می‌شد. یکی از زنان گفت: «ما هیچ قانون مشخصی نداشتیم. هر بار که دعوا می‌شد، همسر من می‌گفت از این به بعد کمتر می‌رویم خانه‌شان، اما دو هفته بعد همه چیز مثل قبل می‌شد.» یکی از مردان نیز بیان کرد: «من می‌دانستم خانواده‌ام زیاد دخالت می‌کنند، ولی نمی‌دانستم چطور بگویم که هم بی‌احترامی نشود هم زندگی‌ام از دست نرود.» زیرمقوله‌های این مقوله شامل «فقدان قواعد مشترک»، «مرزهای نوسانی»، «اجتناب از گفت‌وگوی دشوار»، «ترس از بی‌احترامی به والدین» و «نبود زبان مشترک برای دفاع از رابطه» بود.

مقوله چهارم: فرسایش استقلال رابطه و تضعیف هویت ما. چهارمین مقوله به پیامدهای روان‌شناختی و رابطه‌ای تعارضات بین‌خانوادگی اشاره داشت. مشارکت‌کنندگان گزارش کردند که تداوم دخالت‌ها و ناتوانی در مرزبندی، به تدریج احساس استقلال زوجی را کاهش می‌دهد. آنان احساس می‌کردند تصمیم‌های زندگی مشترک دیگر حاصل گفت‌وگوی دو نفره نیست، بلکه نتیجه فشارها، ترس‌ها، توقعات و قضاوت‌های بیرونی است. در چنین وضعیتی، هویت «ما»ی زوجی تضعیف و دوگانه «خانواده من» و «خانواده تو» تقویت می‌شود. پیامدهای گزارش شده

شامل کاهش صمیمیت، پنهان‌کاری، کاهش میل به گفت‌وگو، خشم انباشته، احساس بی‌پناهی، کاهش اعتماد به حمایت همسر و تهدید پایداری رابطه بود. یکی از زنان گفت: «مشکل اصلی من مادرشوهرم نبود؛ مشکل این بود که احساس می‌کردم همسر من یک تیم نیستیم». یکی از مردان نیز بیان کرد: «کم‌کم هر تصمیم ساده‌ای مثل رفتن به مهمانی، تبدیل می‌شد به جنگ دو خانواده. دیگر حس نمی‌کردم زندگی مان مال خودمان است.» این مقوله نشان داد که استقلال رابطه فقط به استقلال مالی یا مسکونی محدود نیست، بلکه به توان زوج برای تصمیم‌گیری مشترک، محافظت از حریم عاطفی، اولویت دادن به رابطه زوجی و حفظ احترام همزمان به خانواده‌ها وابسته است.

بحث

یافته نخست پژوهش نشان داد که دخالت مرزیابی‌نشده خانواده‌های اصلی در تصمیم‌های زوجی یکی از مهم‌ترین سازوکارهای شکل‌گیری تعارض است. این یافته با رویکرد ساختاری خانواده همسو است که بر ضرورت وجود مرزهای روشن میان خرده‌نظام زوجی و خرده‌نظام خانواده گسترده تأکید می‌کند (Minuchin, 1974; Minuchin & Fishman, 1981). در تجربه مشارکت‌کنندگان، خانواده‌ها اغلب مداخله خود را در قالب حمایت، نگرانی یا تجربه والدینی توجیه می‌کردند، اما هنگامی که این حمایت بدون درخواست زوج، مکرر، الزام‌آور یا همراه با قضاوت بود، به کنترل ادراک می‌شد. این یافته نشان می‌دهد که مرز سالم به معنای حذف خانواده‌ها نیست، بلکه به معنای روشن بودن قلمرو تصمیم‌گیری زوج است. خانواده‌های اصلی می‌توانند منبع حمایت عاطفی و عملی باشند، اما هنگامی که حمایت با حق تصمیم‌گیری اشتباه گرفته شود، زوج دچار ابهام نقش و کاهش خودمختاری می‌شود. مطالعات پیشین نیز نشان داده‌اند که روابط با خانواده همسر می‌تواند هم منبع حمایت و هم منبع فشار باشد و کیفیت آن با پیامدهای زناشویی ارتباط دارد (Serewicz & Canary, 2008; Fiori et al., 2021). از نظر روان‌شناختی، دخالت مرزیابی‌نشده باعث فعال شدن اضطراب رابطه‌ای می‌شود؛ زیرا همسر احساس می‌کند در اولویت رابطه قرار ندارد و خانواده بیرونی قدرت بیشتری از توافق زوجی دارد. این وضعیت به‌ویژه زمانی آسیب‌زاست که دخالت‌ها با وابستگی مالی، سکونت نزدیک یا باورهای فرهنگی درباره اطاعت از والدین همراه باشد. بنابراین، یافته حاضر اهمیت آموزش مرزبندی زوجی، تفکیک حمایت از کنترل و توافق بر قلمروهای تصمیم‌گیری را برجسته می‌سازد.

یافته دوم نشان داد که مثلث‌سازی هیجانی و تعارض وفاداری مسیر اصلی انتقال تعارض بین‌خانوادگی به درون رابطه زوجی است. مشارکت‌کنندگان بارها تجربه قرار گرفتن میان همسر و خانواده اصلی را توصیف کردند؛ تجربه‌ای که با احساس گناه، خشم، درماندگی و فرسودگی همراه بود. این یافته با نظریه بوئن همخوان است که مثلث را پایدارترین واحد رابطه‌ای در شرایط اضطراب می‌داند و معتقد بود ورود شخص سوم می‌تواند تنش دو نفر را به‌ظاهر کاهش دهد، اما در بلندمدت ساختار تعارض را تثبیت می‌کند (Bowen, 1978; Kerr & Bowen, 1988). همچنین، پژوهش‌های Hu و همکاران و Yuan نشان داده‌اند که مثلث‌سازی خانواده اصلی با کاهش رضایت و کیفیت زناشویی مرتبط است و بخشی از این اثر از طریق آسیب به رابطه با خانواده همسر رخ می‌دهد (Hu et al., 2015; Yuan, 2019). در این پژوهش، مثلث‌سازی فقط به معنای دخالت یک عضو خانواده نبود، بلکه شامل نقش‌هایی مانند پیام‌رسانی، آرام‌سازی والدین، پنهان کردن تعارض، انتقال شکایت‌ها و ائتلاف موقت با یکی از طرفین بود. نکته مهم آن است که زوجین اغلب با نیت کاهش تنش وارد این نقش‌ها می‌شدند،

اما نتیجه آن کاهش شفافیت، افزایش سوءظن و تضعیف اتحاد زوجی بود. از منظر بالینی، خروج از مثلث‌سازی مستلزم آن است که زوج به جای انتقال پیام میان خانواده‌ها، مستقیماً درباره مرزها گفت‌وگو کند و هر فرد مسئولیت تنظیم رابطه خود با خانواده اصلی‌اش را بپذیرد. یافته سوم نشان داد که ناتوانی زوج در مذاکره و تثبیت مرزهای رابطه باعث مزمن شدن تعارض می‌شود. بسیاری از مشارکت‌کنندگان از دخالت خانواده‌ها ناراضی بودند، اما نمی‌توانستند این نارضایتی را به قواعد عملی، پایدار و مشترک تبدیل کنند. این یافته از یک سو با مفهوم تمایز یافتگی خود در نظریه بوئن و از سوی دیگر با مفهوم مرزهای شفاف در نظریه ساختاری خانواده همسو است (Bowen, 1978; Minuchin, 1974). زوج‌هایی که تمایز یافتگی پایین‌تری دارند، هنگام مواجهه با نارضایتی والدین یا همسر، بیشتر واکنشی عمل می‌کنند؛ یعنی یا تسلیم فشار خانواده می‌شوند یا به‌طور افراطی فاصله می‌گیرند. در هر دو حالت، مرز نه حاصل انتخاب آگاهانه، بلکه محصول اضطراب است. یافته‌های مربوط به عدم قطعیت در روابط با خانواده همسر نیز نشان می‌دهد که ورود به خانواده گسترده با ابهام‌های نقش، ارتباط و جایگاه همراه است و این ابهام می‌تواند رضایت رابطه‌ای را کاهش دهد (Mikucki-Enyart et al., 2015). در پژوهش حاضر، زوج‌ها زمانی بیشترین آسیب را تجربه می‌کردند که درباره مسائلی مانند میزان رفت‌وآمد، اطلاع‌رسانی درباره مشکلات زناشویی، کمک مالی، دخالت در تربیت فرزند یا نحوه پاسخ به انتقاد خانواده‌ها توافق مشخص نداشتند. بنابراین، مرزبندی زوجی باید به‌عنوان مهارتی ارتباطی و نه صرفاً صفت شخصیتی فهم شود. زوج‌ها نیاز دارند قواعدی روشن، محترمانه و قابل اجرا طراحی کنند؛ قواعدی که هم استقلال رابطه را حفظ کند و هم امکان ارتباط سالم با خانواده‌ها را از بین نبرد.

یافته چهارم نشان داد که تداوم تعارض بین‌خانوادگی و ضعف مرزبندی به فرسایش استقلال رابطه و تضعیف هویت «ما» منجر می‌شود. مشارکت‌کنندگان زمانی بیشترین رنج را تجربه می‌کردند که احساس می‌کردند همسرشان در کنار آنان نیست یا تصمیم‌های زندگی مشترک بیشتر تحت تأثیر خانواده‌هاست تا گفت‌وگوی زوجی. این یافته با رویکرد شبکه اجتماعی به روابط صمیمانه همخوان است؛ زیرا ثبات رابطه فقط به ویژگی‌های درونی زوج وابسته نیست، بلکه تحت تأثیر حمایت، فشار و تأیید شبکه‌های خانوادگی و اجتماعی قرار دارد (Felmlee, 2001). همچنین، پژوهش‌های مربوط به ادراک ناهماهنگ زوجین از روابط با خانواده همسر نشان داده‌اند که اختلاف در برداشت زوجین درباره نزدیکی یا کیفیت رابطه با خانواده‌ها می‌تواند با خطر بی‌ثباتی رابطه مرتبط باشد (Fiori et al., 2021). در سطح روان‌شناختی، استقلال رابطه زمانی شکل می‌گیرد که زوج بتواند خود را به‌عنوان واحدی تصمیم‌گیرنده، حمایت‌گر و دارای مرز تعریف کند. هنگامی که این هویت مشترک تضعیف می‌شود، هر اختلاف خانوادگی به آزمونی برای وفاداری تبدیل می‌گردد و زوج به جای تجربه «ما در برابر مسئله»، در وضعیت «من و خانواده‌ام در برابر تو و خانواده‌ات» قرار می‌گیرد. چنین الگویی می‌تواند صمیمیت، اعتماد، امنیت عاطفی و میل به گفت‌وگو را کاهش دهد و تعارضات خانوادگی را به بحران زناشویی مزمن تبدیل کند. بنابراین، تقویت هویت زوجی باید یکی از اهداف اصلی مداخلات مشاوره‌ای در تعارضات خانواده همسر باشد.

محدودیت‌ها: این پژوهش با وجود ارائه تصویری غنی از تجربه زوجین، چند محدودیت داشت. نخست، مشارکت‌کنندگان همگی از شهر تهران انتخاب شدند و بنابراین انتقال یافته‌ها به زوج‌های ساکن شهرهای کوچک‌تر، مناطق روستایی یا بافت‌های فرهنگی متفاوت باید با احتیاط انجام

شود. دوم، داده‌ها بر اساس گزارش خود مشارکت‌کنندگان گردآوری شد و ممکن است تحت تأثیر حافظه، سوگیری ادراکی، تمایل به توجیه رفتار خود یا ملاحظات اخلاقی در بیان تعارضات خانوادگی قرار گرفته باشد. سوم، مصاحبه‌ها به صورت فردی انجام شد و امکان مقایسه همزمان روایت دو همسر از یک تعارض مشترک محدود بود. چهارم، به دلیل حساسیت موضوع، برخی مشارکت‌کنندگان ممکن است از بیان جزئیات مربوط به خانواده همسر، مسائل مالی، دخالت والدین یا تعارضات شدید خودداری کرده باشند. پنجم، پژوهش حاضر ماهیت مقطعی داشت و نتوانست تحول مرزبندی زوجی را در طول زمان و در مراحل مختلف زندگی مشترک بررسی کند.

پیشنهادهای آینده: پیشنهاد می‌شود مطالعات آینده با استفاده از نمونه‌های متنوع‌تر از نظر شهر، طبقه اجتماعی، قومیت، وضعیت اقتصادی و ساختار خانواده انجام شود تا نقش زمینه فرهنگی در مرزبندی زوجی بهتر فهم شود. همچنین، انجام مطالعات زوج‌محور که در آن هر دو همسر مصاحبه شوند، می‌تواند امکان مقایسه روایت‌های متقابل و شناسایی الگوهای ادراکی ناهماهنگ را فراهم کند. پژوهش‌های طولی نیز می‌توانند نشان دهند که تعارض با خانواده همسر در طول سال‌های ازدواج چگونه تغییر می‌کند و کدام راهبردها به سازگاری پایدار منجر می‌شوند. علاوه بر این، طراحی مدل‌های مداخله‌ای و آزمون اثربخشی آن‌ها بر کاهش مثلث‌سازی، افزایش تمایز یافتگی، بهبود گفت‌وگوی زوجی و تقویت مرزبندی می‌تواند به توسعه دانش کاربردی در حوزه زوج‌درمانی کمک کند. ترکیب روش‌های کیفی و کمی نیز برای سنجش رابطه میان شدت دخالت خانواده‌ها، مرزبندی زوجی، حمایت همسر، رضایت زناشویی و استقلال رابطه توصیه می‌شود.

پیشنهادهای برای عمل و مداخله: مشاوران خانواده و زوج‌درمانگران لازم است در ارزیابی تعارضات زناشویی، صرفاً بر اختلاف میان دو همسر تمرکز نکنند، بلکه شبکه خانواده گسترده، سطح دخالت خانواده‌های اصلی، مثلث‌سازی، وابستگی‌های مالی و هیجانی و قواعد مرزی زوج را نیز بررسی کنند. در جلسات زوج‌درمانی، می‌توان به زوجها کمک کرد تا تفاوت میان احترام به والدین و واگذاری حق تصمیم‌گیری را درک کنند، مرزهای عملی درباره رفت‌وآمد، مسائل مالی، تربیت فرزند و افشای مشکلات زناشویی تعیین کنند و درباره نحوه پاسخ به فشار خانواده‌ها به توافق برسند. همچنین، آموزش مهارت گفت‌وگوی بدون سرزنش درباره خانواده‌ها اهمیت دارد؛ زیرا بسیاری از زوجها به دلیل حساسیت موضوع، یا سکوت می‌کنند یا به شیوه‌ای دفاعی و حمله‌گرانه وارد بحث می‌شوند. مداخله مؤثر باید به زوج کمک کند تا به جای رقابت میان «خانواده من» و «خانواده تو»، هویت مشترک «ما» را تقویت کند و در عین حفظ پیوند محترمانه با خانواده‌ها، استقلال رابطه خود را به رسمیت بشناسد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که تعارض خانواده اصلی با خانواده همسر پدیده‌ای چندلایه است که از مسیر دخالت مرزیابی‌نشده، مثلث‌سازی هیجانی، تعارض وفاداری و ناتوانی در تثبیت مرزهای زوجی بر استقلال رابطه اثر می‌گذارد. یافته‌ها بیانگر آن بود که مسئله اصلی در بسیاری از تعارضات بین‌خانوادگی، صرفاً رفتار خانواده همسر یا خانواده اصلی نیست، بلکه ناتوانی زوج در تبدیل رابطه زناشویی به یک خرده‌نظام مستقل، حمایتگر و دارای مرز است. هنگامی که زوج نتواند درباره قلمروهای تصمیم‌گیری، حریم خصوصی، میزان تماس با خانواده‌ها و نحوه پاسخ به دخالت‌ها توافق کند، خانواده‌های بیرونی به تدریج در مرکز رابطه قرار می‌گیرند و هویت زوجی تضعیف می‌شود. در مقابل، زوج‌هایی

که می‌توانند با حفظ احترام به خانواده‌ها، مرزهای روشن و منعطف ایجاد کنند، کمتر در دام تعارض وفاداری و مثلث‌سازی گرفتار می‌شوند. بنابراین، مرزبندی زوجی نه نشانه بی‌احترامی به خانواده‌ها، بلکه شرط لازم برای پایداری، صمیمیت و استقلال رابطه زناشویی است.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

تشکر و قدردانی

از همه افرادی که در این پژوهش به ما یاری رساندند سپاسگزاری به عمل می‌آید.

References

- Bowen, M. (1978). *Family therapy in clinical practice*. Jason Aronson.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa>
- Calatrava, M., Martins, M. V., Schweer-Collins, M., Duch-Ceballos, C., & Rodríguez-González, M. (2022). Differentiation of self: A scoping review of Bowen Family Systems Theory's core construct. *Clinical Psychology Review*, 91, 102101. <https://doi.org/10.1016/j.cpr.2021.102101>
- Coe, J. L., Davies, P. T., Sturge-Apple, M. L., & Cummings, E. M. (2018). The multivariate roles of family instability and interparental conflict in predicting children's representations of insecurity in the family system and early school adjustment problems. *Journal of Abnormal Child Psychology*, 46, 211–224.
- Felmlee, D. H. (2001). No couple is an island: A social network perspective on dyadic stability. *Social Forces*, 79(4), 1259–1287. <https://doi.org/10.1353/sof.2001.0039>
- Fiori, K. L., Rauer, A. J., Birditt, K. S., Brown, E., & Orbach, T. L. (2021). You aren't as close to my family as you think: Discordant perceptions about in-laws and risk of divorce. *Research in Human Development*, 17(4), 258–273. <https://doi.org/10.1080/15427609.2021.1874792>
- Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (1992). Marital processes predictive of later dissolution: Behavior, physiology, and health. *Journal of Personality and Social Psychology*, 63(2), 221–233. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.63.2.221>
- Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (2000). The timing of divorce: Predicting when a couple will divorce over a 14-year period. *Journal of Marriage and Family*, 62(3), 737–745. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2000.00737.x>
- Hsieh, H.-F., & Shannon, S. E. (2005). Three approaches to qualitative content analysis. *Qualitative Health Research*, 15(9), 1277–1288. <https://doi.org/10.1177/1049732305276687>
- Hu, W., Sze, Y. T., Chen, H., & Fang, X. (2015). Actor-partner analyses of the relationship between family-of-origin triangulation and marital satisfaction in Chinese couples. *Journal of Child and Family Studies*, 24(7), 2135–2146. <https://doi.org/10.1007/s10826-014-0015-4>
- Kerr, M. E., & Bowen, M. (1988). *Family evaluation: An approach based on Bowen theory*. W. W. Norton.
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Sage.
- Mikucki-Enyart, S. L., Caughlin, J. P., & Rittenour, C. E. (2015). Content and relational implications of children-in-law's relational uncertainty within the in-law dyad during the transition to extended family. *Communication Quarterly*, 63(3), 286–309. <https://doi.org/10.1080/01463373.2015.1039714>
- Minuchin, S. (1974). *Families and family therapy*. Harvard University Press.
- Minuchin, S., & Fishman, H. C. (1981). *Family therapy techniques*. Harvard University Press.

- Serewicz, M. C. M., & Canary, D. J. (2008). Assessments of disclosure from the in-laws: Links among disclosure topics, family privacy orientations, and relational quality. *Journal of Social and Personal Relationships*, 25(2), 333–357. <https://doi.org/10.1177/0265407507087962>
- Tong, A., Sainsbury, P., & Craig, J. (2007). Consolidated criteria for reporting qualitative research: A 32-item checklist for interviews and focus groups. *International Journal for Quality in Health Care*, 19(6), 349–357. <https://doi.org/10.1093/intqhc/mzm042>
- Wu, T.-F., Yeh, K.-H., Cross, S. E., Larson, L. M., Wang, Y.-C., & Tsai, Y.-L. (2010). Conflict with mothers-in-law and Taiwanese women's marital satisfaction: The moderating role of husband support. *The Counseling Psychologist*, 38(4), 497–522. <https://doi.org/10.1177/0011000009353071>
- Yuan, X. (2019). Family-of-origin triangulation and marital quality of Chinese couples: The mediating role of in-law relationships. *Journal of Comparative Family Studies*, 50(1), 98–112. <https://doi.org/10.3138/jcfs.042-2017>